



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# ساغرستان مهدی

علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ساغرستان مهدی

نویسنده:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیهاالسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	ساغرستان مهدی
۶	مشخصات کتاب
۶	مسجد جمکران
۶	مسجد جمکران
۷	برکات مسجد جمکران
۷	پس از چهل شب
۹	آداب مسجد جمکران
۹	مسجد سهله
۹	تشریف به مسجد سهله
۱۰	فضیلت مسجد سهله
۱۰	آداب مسجد سهله
۱۳	مسجد کوفه
۱۳	مسجد کوفه
۱۵	فضیلت مسجد کوفه
۱۵	کعبه در موسم حج
۱۷	مسجد امام حسن مجتبی در قم
۱۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## ساغرستان مهدی

## مشخصات کتاب

نویسنده: مهدی موعود

ناشر: مهدی موعود

## مسجد جمکران

## مسجد جمکران

بناء مسجد جمکران به دستور امام زمان صلوات الله علیه در بیداری صادر شده است شیخ پارسا و پرهیزکار حسن بن مثله ی جمکرانی رحمه الله درباره چگونگی بنای مسجد مقدس جمکران به امر امام زمان ارواحنا فداه می گوید: شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ هجری قمری بود. من در خانه خود خوابیده بودم، پاسی از شب گذشته بود که ناگاه گروهی از مردم به درب خانه ام آمده و مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و دعوت امام زمانت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن، که اینک تو را می خواند. حسن بن مثله می گوید با شتاب برخاستم و به سراغ لباسهایم رفتم تا آماده شوم، گفتم: اجازه بدهید تا پیراهنم را بپوشم. صدا آمد: این پیراهن از آن تو نیست آن را میپوش، آن را انداختم و پیراهن خودم را یافتم و پوشیدم، خواستم شلوارم را بپوشم صدا آمد: آن شلوار نیز از آن تو نیست، شلوار خود را بپوش! آن را انداختم و شلوار خودم را برداشتم و پوشیدم، به دنبال کلید درب خانه رفتم که درب را باز کنم، صدا آمد: نیازی به کلید نیست درب باز است. به درب خانه آمدم، گروهی از بزرگان را دیدم که منتظر من بودند، سلام نموده و عرض ادب کردم جواب را دادند و به من مرحبا گفتند و مرا به آنجایی که اکنون مسجد جمکران در آن بنا شده است، بردند. خوب نگاه کردم، دیدم محیطی نورانی است، تختی گذاشته اند و فرش نیکو و جالب بر روی آن انداخته و پشتیهای زیبا نهاده اند، جوانی نیکو صورت که به سی ساله می نمود روی آن تخت نشسته و بر پشتی زیبایی تکیه داده بود، پیرمردی روشن ضمیر در برابر او نشسته و کتابی در دست گرفته و برای او می خواند. در پیرامون آن زمین با صفا بیش از شصت نفر با لباسهای سفید و سبز گراگرد وجود نازنین او نماز می خواندند، آن پیرمرد حضرت خضر(علیه السلام) بود. پیرمرد مرا امر به نشستن نمود، من نشستم، حضرت امام زمان صلوات الله علیه رو به من کرد و مرا با اسم و نشان صدا زد و فرمود: برو به حسن مسلم بگو، تو چندین سال است که این زمین را غاصبانه آباد می نمایی، زراعت می کنی ما آنرا خراب می کنیم، پنج سال است که در این زمین غاصبانه کشت می کنی، امسال می خواهی دوباره آباد کنی، دیگر حق نداری در این زمین کشت کنی، باید هر نفعی که از این زمین برده ای برگردانی، تا در این مکان مسجدی بنا کنند. به حسن مسلم بگو: این سرزمین شریفی است و خداوند این سرزمین را از زمین های دیگر برگزیده و شرافت داده است، تو این زمین را تصاحب کردی و به زمین های خودت افزودی، خداوند برای تنبیه تو و کیفر کارت، دو پسر جوانت را گرفت ولی تو متنبه نشدی، و اگر باز به کارت ادامه دهی کیفری که خودت نفهمی به تو خواهد رسید. گفتم ای آقا و مولای من! برای رساندن این پیغام نشان و علامتی می خواهم، چون مردم پیغام بدون نشان و دلیل را گوش نمی دهند و سخن مرا نمی پذیرند. فرمود: ما علامتی در اینجا می گذاریم تا سخن تو را بپذیرند، تو برو و پیغام ما را برسان، و نزد سید ابوالحسن می روی و به او می گویی: برخیز و آن مرد کشاورز را حاضر کن و سودی که چند سال است می برد، از او بگیر و به مردم بده تا مسجد را بنا کنند و اگر هزینه کم آمد باقی آن را از «رهق» که در ناحیه اردهال است و ملک ماست، بیاورد و مسجد را تمام کند. ما نصف ملک «رهق» را وقف این مسجد نمودیم، که همه ساله در آمد

آن را بیاورند و صرف عمارت این مسجد کنند. و به مردم بگو: به این مکان با شوق و اشتیاق رو آورند و آن را گرامی بدارند و در آنجا چهار رکعت نماز بخوانند. جناب حسن بن مثله می گوید: چون این سخن را شنیدم، با خود گفتم: گویا این همان محلی است که شما می فرمائید و اشاره کردم به جوانی که به پشتی تکیه داده بود... پس حسن بن مثله گفت: بیامدم تا خانه و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح اثر کرد. فرض (نماز) بگزاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی گفتم، او با من بیامد. رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند. پس گفتم: «بالله» نشان و علامتی که امام (علیه السلام) مرا گفت یکی این است که زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است. پس به نزد سید ابوالحسن حرکت کردیم، چون به در سرای وی رسیدیم، خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند: «از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار توست. تو از جمکرانی؟» گفتم: بلین در همان حال به درون رفتم و سلام و خدمت (عرض احترام) کردم. جواب نیکو داد و اعزاز (احترام) کرد مرا به تمکین نشانند و پیش از آنکه من حدیث کنم مرا گفت: ای حسن بن مثله، من خفته بودم در خواب، شخصی مرا گفت: «حسن بن مثله نام مردی از جمکران بامداد پیش تو آید باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری (تصدیق کنی) و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست. باید که قول او را رد نگردانی». از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر تو بودم. حسن بن مثله احوال را به شرح با وی گفت: در حال بفرمود تا اسبها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر راعی، گلّه بر کنار راه داشت. حسن بن مثله در میان گلّه رفت و آن بز، از پس همه ی گوسفندان می آمد، پیش حسن بن مثله دوید و او آن بز را گرفت که به وی دهد و بز را بیاورد. جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده ام و در گلّه ی من نبوده است الا امروز که می بینم و هر چند که می خواهم این بز را بگیرم، ممکن نمی شود و اکنون که پیش من آمد. پس بز را همچنان که سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع از او بستند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب پیوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخها را به قم برد و در سرای خود گذاشت. همه بیماران و صاحبان علّت می رفتند و خود را در زنجیر می مالیدند، خدای تعالی شفای عاجل می داد و خوب می شدند. ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: به استفاضه (مکّرراً) شنیدم که: «سید ابوالحسن الرضا در موسویان به شهر قم مدفون است و بعد از آن فرزندی از وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند، زنجیرها و میخها را نیافتند». (به نقل از کتاب نجم الثاقب صفحه ۳۸۳ تا ۳۸۷ و در کتاب بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۲۳ حکایت هشتم نیز نقل شده است).

### برکات مسجد جمکران

در ذکر برکات و نورانیت این مسجد می توان به این نکته اشاره نمود که (همانطور که در نقل داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران آمده است) حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به حسن بن مثله فرمودند این سرزمین شریفی است و خداوند این قطعه ی زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شرافت داده است. و همچنین بعد از بیان طریقه نماز گزاردن در آن مکان شریف فرمودند: «فمن صلّیها فکأنما صلّی فی البیت العتیق» یعنی کسی که این نماز را بخواند مانند کسی است که در کعبه نماز خوانده باشد.

### پس از چهل شب

در میان اعداد، تعدادی از آنها به عنوان عدد مقدّس شناخته شده اند که یکی از آنها عدد چهل می باشد و تقدیس آن از بعضی از روایات دانسته می شود به عنوان نمونه حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهًا» یعنی هر کس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند (و به آن عمل کند) روز قیامت عالم و فقیه محشور می شود. و همچنین از بعضی از داستانهای تاریخی استفاده می شود که عدد چهل تقدس خاصی دارد مثلاً پیامبر گرامی

اسلام قبل از اینکه به پیامبری مبعوث شوند چهل شب را در غار حراء به عبادت سپری کردند و یا اینکه ایشان مأمور گردیدند قبل از انعقاد نطفه ی حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام)، چهل شبانه روز از حضرت خدیجه دوری گزینند که روزها را روزه داشته و شبها را به عبادت خدا مشغول بودند و روز چهلم با میوه بهشتی افطار نموده به نزد حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) رفتند. در نهایت معلوم گردید که عدد چهل تقدس خاصی دارد لذا مشهور است اگر کسی مضطر و گرفتار باشد چهل شب چهارشنبه در مسجد مقدس جمکران بماند و به عبادت سپری کند به خدمت حضرت ولی عصر (علیه السلام) مشرف شده و انشاء الله حضرت حاجت او را برآورده خواهند فرمود. در این میان به داستان شخصی گرفتار که به آستان مبارک حضرت بقیه الله الاعظم متوسل شده است اشاره می کنیم: او اینچنین می گوید: اهل نوشهر مازندران هستم که در حال حاضر ساکن تهران و کارمند اداره ی آموزش و پرورش می باشم. سال ۱۳۷۴ فرزند ۲۱ ساله ام از ناحیه پا احساس درد شدیدی نمود. دکترها می گفتند که چیز خطرناکی نیست، بلکه نوعی احساس عضلانی می باشد. خرداد همان سال، درد پا به همه اعضایش سرایت کرد و با سر درد شدیدی همراه شد که در نهایت منجر به فلج شدن تمام بدنش گردید. سرانجام بعد از آزمایش ها و معاینه های متعدد و سی تی اسکن که در بیمارستان امام حسین (علیه السلام) انجام شد، گفتند که داخل بدن فرزندم ضایعاتی مشاهده شده است که باید بستری شود. مدتی در آنجا بستری بود ولی با توجه به شدت و سرعت بیماری و با مشورت پزشکان معالج، او را به بیمارستان شهدای تجریش و سپس به بیمارستان مدرس منتقل کردیم. بعد از آزمایش های تخصصی اعلام کردند که او سرطان مغز استخوان دارد و بیش تر از شش ماه زنده نخواهد ماند. نمی دانم چرا و چطور به دلم افتاد که جگر گوشه ام را به مسجد جمکران بیاورم و آوردم و برای شفای او به آقا امام زمان (علیه السلام) متوسل شدم. شانزده روز در مسجد بودیم. طی این مدت خواب دیدم که باید فرزندم را به بیمارستان برگردانم حتی خودش هم خواب دیده بود که امام زمان (علیه السلام) یک قرآن به او داده و فرموده بود: آن را بخوان و ختم کن. او را به بیمارستان برگرداندم. دکتر موسوی فوق تخصص جراحی عمومی با آزمایشهای مجدد تشخیص داد که غده ای در قسمت لگن وجود دارد که باید عمل شود، همان موقع نذر کردم که چهل هفته شبهای چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران بروم به امید اینکه فرزندم جوانم بهبود یابد. عمل جراحی انجام شد ولی با وجودی که پزشکان می گفتند عارضه با عمل جراحی بر طرف شده است، اما فرزندم همچنان فلج باقی مانده بود بعد از چند روز، پزشک جراح اعلام کرد که وضعیت غده به گونه ای است که بر ایشان مثل یک معما شده است. غده به صورت توده فشرده در آمده بود که این مسأله از نظر آنها غیر قابل تصور بود. فرزندم را به قصد توسل به امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به مشهد مقدس بردم. ولی من در مدت یک ماه که در جوار پاک آن حضرت بودیم، آمدن به مسجد مقدس جمکران را در شبهای چهارشنبه ترک نکردم و هر هفته از مشهد به قم می آمدم. بعد از مدتی به تهران برگشتیم و طبق توصیه پزشکها، شیمی درمانی را شروع کردیم که این کار هم نتیجه ای نداد. اما با عنایتی که در خواب به فرزندم شده بود همچنان به معجزه ای از طرف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه امیدوار بودیم و شبهای چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران می آمدم که با تمام شدن چهل هفته، نتیجه گرفتم و فرزندم شفا گرفت! در حالیکه پزشکان از ادامه حیات فرزندم مأیوس شده بودند ولی به لطف خدا و عنایت حضرت ولی عصر (علیه السلام) فرزندم بعد از گذشت چند سال در صحت و سلامت زندگی می کند. دکتر محسن توانانیا، پزشک دارالشفای حضرت مهدی (علیه السلام) در باره شفای (ط.م) اظهار می دارد: بیمار مورد نظر در تاریخ ۱۴/۷/۱۳۷۵ در سن ۲۱ سالگی به علت درد شدیدی در ناحیه لگن و پا به بیمارستانی در تهران مراجعه کرده است و بیمار سر درد پیش رونده ای هم داشت. طوری که به سختی راه می رفت و مجبور به استفاده از عصا شده بود. در بررسی های انجام شده از طریق سی تی اسکن توده هایی در داخل لگن مشخص شده بود که با بررسی بیشتر ثابت شد که دردهای شدید بیمار ناشی از انتشار بد خیمی از استخوان ها در سایر قسمتهای بدن بوده است. بعد از انجام عمل جراحی نتیجه به تومور بدخیم و درگیری استخوان ها منتهی گردید که معمولا در این موارد پیشرفت بیماری چنان سریع است که حتی با بهترین اقدامات درمانی، طول



عمر بیمار کوتاه خواهد بود در حالی که در بررسی های به عمل آمده از بیمار مورد نظر که دو سال بعد به وسیله سی تی اسکن انجام شد، هیچ اثری از بیماری در هیچ نقطه ای از بدن او مشاهده نشده است. نظر کارشناسی خانم دکتر ادیبی در مصاحبه ای با امور فرهنگی مسجد مقدس جمکران: واحد ارشاد: با توجه به تخصص حضرتعالی و بررسی هایی که روی پرونده ی بیمار مذکور انجام داده اید لطفاً بفرمائید که مداوای اینگونه بیماری به صورت طبیعی چند درصد امکان دارد؟ دکتر ادیبی: این بیماری وقتی به صورت گسترده و به اصطلاح ما «متاستان» شده باشد و درگیری های گوناگون در نواحی مختلف ایجاد کرده باشد، انتظار می رود که حتی با بهترین درمان ها طول عمر بیمار خیلی کوتاه باشد، ولی در مورد ایشان شفا تحقق یافته است. واحد ارشاد: فرمودید که درمان طبیعی این بیمار امری غیر عادی بود. آیا مورد خاصی در پرونده ایشان ملاحظه نمودید؟ دکتر ادیبی: همانطور که خدمتتان عرض کردم، وقتی این پرونده را مطالعه می کردم، با توجه به اینکه در تشخیص بیماری هیچ تردیدی نبود و توسط پاتولوژیست بررسی شده بود، بنابراین فکر نمی کنم هیچ تردیدی در تشخیص این بیماری وجود داشته باشد. لذا با توجه به اینکه آزمایش ها نشان می دهد مراکز از قسمت های مختلف بدن بیمار با هم درگیر بوده اند، یقیناً مسأله درمانش یک پدیده طبیعی نبوده است.

### آداب مسجد جمکران

آداب مسجد مقدس جمکران همان چهار رکعت نمازی است که حسن بن مُثله در ضمن نقل قضیه تشریف به خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه نقل می کند. او می گوید بعد از اینکه امام (علیه السلام) وی را مأمور به بنای مسجد نمودند به او فرمودند: به مردم بگو: به این مکان با شوق و اشتیاق رو آورند و آن را گرمی بدارند و در آن چهار رکعت نماز بخوانند. دو رکعت تحیت مسجد در هر رکعت یک بار «حمد» و هفت بار «توحید» و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگویند و دو رکعت دیگر نماز امام صاحب الزمان (علیه السلام) بگذارند به همین ترتیب و چون فاتحه خواند به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسد صد مرتبه بگویند بعد از آن فاتحه را تا آخر بخوانند و در رکعت دوم نیز به همین طریق انجام دهد و چون نماز تمام کرده باشد، تهلیل «لا اله الا الله» بگویند و تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) را ذکر کند و چون از تسبیحات فارغ شد سر به سجده گذارد و صد بار صلوات بر پیامبر و آل او بفرستد. حسن بن مثله می گوید: امام بعد از آن فرمودند: «فمن صلیها فکأنما صلی فی البیت العتیق» یعنی هر که این دو رکعت نماز را بجا آورد مانند آن باشد که دو رکعت نماز در کعبه بجا آورده باشد.

### مسجد سهله

#### تشریف به مسجد سهله

در کتاب نجم الثاقب تألیف میرزا حسین طبرسی نوری رحمه الله از قول عالم کامل و زاهد عامل آقا علی رضا نائینی فرزند عالم جلیل القدر حاجی ملا محمد نائینی و همشیره زاده حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله که در صفات و کمالات انسانی بی نظیر بود نقل می کند: روزی در مجلس درس آیه الله سید جلیل القدر فخر الشیعه علامه طباطبائی بحر العلوم (قدس سره) نشسته بودم که عالم محقق جناب میرزا ابوالقاسم قمی «صاحب کتاب قوانین» که برای زیارت به نجف اشرف مشرف شده بود به جلسه درس سید داخل شد. پس کسانی که در جلسه درس حاضر شده که بیش از صد نفر بودند، متفرق شدند و در نهایت من و سه نفر خاصان اصحاب ایشان که دراعلی درجه صلاح و ورع و اجتهاد بودند، ماندیم. در این میان جناب محقق قمی رحمه الله متوجه مرحوم سید بحر العلوم شد و گفت: شما هم از لحاظ ظاهری و هم باطنی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط دارید و مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه را دریافت نموده اید، از آن نعمتهای بی پایان چیزی به ما صدقه بدهید. پس سید بدون تأمل فرمود که: من شب

گذشته یا دو شب گذشته (تردید از راوی است) برای اداء نافله به مسجد کوفه رفته بودم و تصمیم داشتم که اول صبح به نجف برگردم تا مسأله درس و بحث تعطیل نشود (و سالها روش ایشان اینچنین بود). اما وقتی از مسجد کوفه بیرون آمدم در دلم شوق عجیبی برای رفتن به مسجد سهله احساس کردم لکن از خوف اینکه صبح به نجف نرسم و درس و بحث تعطیل شود، ذهنم را از رفتن به مسجد سهله منصرف می نمودم. ولی اشتیاق من هر لحظه بیشتر می شد و قلب من تمایل پیدا کرده بود. در این لحظات بود که ناگهان بادی وزیدن گرفت و غباری برپا شد و مرا به طرف مسجد سهله سوق داد. اندکی نگذشته بود که مرا بر در مسجد سهله رها کرد. پس داخل مسجد شدم. دیدم مسجد خالی است و به جز شخصی جلیل القدر که مشغول مناجات با قاضی الحاجات است، کس دیگری در مسجد نبود. مناجات آن شخص خیلی با سوز و گداز بود به طوری که قلب انسان را منقلب و چشم را گریان می ساخت از شنیدن آن کلمات که هرگز نشنیده و در دعاها نیز ندیده بودم حال متغیر و دلم از جا کنده شد، زانوهایم به ارتعاش در آمد و اشک از چشمانم جاری گشت لذا فهمیدم آن شخص مناجات را خود انشاء می کند نه اینکه از محفوظات خود بخواند پس در جای خود ایستادم و از شنیدن صدای آن مناجات لذت بردم تا اینکه ایشان از مناجات فارغ گشت. در آن هنگام توجه به من نموده فرمودند: مهدی بیا چند قدمی پیش رفتم و ایستادم. امر فرمود: پیش بیا. اندکی رفتم و توقف کردم. باز امر فرمود به جلو رفتن و فرمود: ادب در اطاعت کردن است. پیش رفتم تا آنجا که دست ایشان به من و دست من به ایشان می رسید. چون کلام سید بدینجا رسید یکدفعه از این رشته سخن دست کشید و شروع کرد به جواب دادن سئوالی که جناب محقق قمی قبلا از ایشان نموده بود. ولی جناب محقق قمی درباره بقیه داستان مسجد سهله از سید سئوال نمودند که سید در پاسخ به دست اشاره فرمود که این اسرار است و گفتمی نیست.

### فضیلت مسجد سهله

مسجد سهله فضائل بسیار زیادی دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود: در سرزمین عراق بعد از مسجد بزرگ کوفه، مسجدی به فضیلت مسجد سهله یافت نمی شود چرا که خانه ی حضرت ادریس و حضرت ابراهیم (علیهما السلام) بوده و محل ورود و خانه حضرت خضر (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز می باشد. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که به ابابصیر فرمودند: ای ابا محمد گویا می بینم حضرت صاحب الامر (علیه السلام) با اهل و عیالش در آن مسجد منزل اختیار نمایند و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه در آن مسجد نماز بجای آورده است. و هر که در آن مسجد اقامت کند چنانست که در خیمه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اقامت نموده است. و هر مرد و زن مؤمنی دلش مایل به آن مسجد است. و هر کس با نیت صادق و درست در آن مسجد نماز و دعا کند، با حاجت روا شده از آن مسجد باز می گردد. و هر کس در آن مسجد امتیث طلب نماید، از هر چه می ترسد ایمن می گردد. ابو بصیر می گوید به امام عرض کردم: فضیلت این است که برای این مسجد می باشد. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: برایت بیشتر بگویم؟ عرض کردم: بلی. حضرت فرمودند: مسجد سهله از آن مکانهایی است که خدا دوست می دارد در آنجا اسم او خوانده شود. و در هر شب و روز ملائکه برای زیارت و عبادت به آن مسجد می آیند. سپس فرمودند: اگر من به شما نزدیک بودم، همه نمازهایم را در آن مسجد بجای می آوردم. آنگاه فرمودند: در فضیلت آن مسجد آنچه نگفتم بیشتر از آن مقداری است که باز گو کردم. ابو بصیر می گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم. حضرت قائم (علیه السلام) همیشه در آن مسجد خواهند بود؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: بلی.

### آداب مسجد سهله

بعد از مسجد جامع کوفه مسجدی به عظمت مسجد سهله در این شهر نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که داخل کوفه

شدی به مسجد سهله برو و در آنجا نماز بخوان و خواسته دین و دنیای خود را از خداوند متعال طلب کن؛ به درستی که مسجد سهله خانه حضرت ادریس بوده که او در آنجا نماز می‌خوانده و خیاطی می‌کرده است؛ هر کسی در این مسجد از خداوند حاجتی بخواهد برآورده خواهد شد و خداوند متعال در روز قیامت او را هم نشین با حضرت ادریس - که در جایگاه بلندی قرار گرفته - کرده و از سختیهای دنیا و حيله و نیرنگ دشمنان در امان خواهد بود امام صادق علیه‌السلام فرمودند: مسجد سهله خانه حضرت ابراهیم علیه‌السلام بوده و او از این مکان به جنگ با عمالقه رفته است امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: هر کس دو رکعت نماز در این مسجد به جا آورد، خداوند متعال دو سال بر عمر او خواهد افزود امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: در مسجد سهله سنگ سبزی قرار دارد که در آن تصویر همه پیامبران نقش بسته است و از خاک زیر این سنگ همه آنان خلق شده‌اند؛ این مسجد محل ورود حضرت خضر علیه‌السلام و خانه او است. سپس حضرت فرمودند: اگر عموی من زید علیه‌السلام هنگامی که برای جنگ خروج کرد به این مسجد می‌آمد و در این مکان نماز می‌خواند و از خداوند متعال امان می‌خواست، یک سال در امان بود امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هیچ شخصی غمگین به مسجد سهله پا نمی‌گذارد و بین نماز مغرب و عشا نماز حاجت نمی‌خواند مگر اینکه حق تعالی غم و غصه‌اش را برطرف خواهد کرد امام صادق علیه‌السلام به ابوبصیر فرمودند: ای ابو محمد! گویا می‌بینم حضرت صاحب الامر علیه‌السلام را که به همراه اهل و عیالش در مسجد سهله فرود می‌آید. ابوبصیر سؤال کرد: آیا این مسجد منزل آن حضرت می‌باشد؟ حضرت فرمودند: بله اینجا منزل ادریس علیه‌السلام و ابراهیم خلیل الرحمان و خضر علیهما‌السلام بوده است؛ حق تعالی هیچ پیامبری را نفرستاده، مگر اینکه در این مسجد نماز خوانده است؛ هر کس در این مسجد نماز بخواند مانند آن است که در خیمه رسول خدا صلی الله و علیه و آله نماز خوانده است؛ هیچ مرد و زن مؤمنی نیست مگر اینکه این مسجد را دوست می‌دارد. در این مسجد سنگی است که در آن تصویر همه پیامبران است و هیچ کس در این مسجد با نیت خالصانه نماز و دعا نمی‌خواند، مگر آنکه خداوند او را با حاجت برآورده شده به منزل باز می‌گرداند و هیچکس در این مسجد از خداوند امان نمی‌خواهد، مگر اینکه در امان خواهد بود. ابوبصیر سؤال کرد: آیا فضیلت این مسجد تا این حد است؟ حضرت فرمودند: می‌خواهی بیش از این برای تو بگویم؟ دیگر بار امام علیه‌السلام فرمود: این مسجد از جمله مکانهایی است که خداوند متعال دوست دارد در آنجا او را بخوانند و هیچ شب و روزی نیست، مگر اینکه ملائکه به زیارت این مسجد می‌آیند و در آن به عبادت می‌پردازند. سپس حضرت فرمودند: اگر من نزدیک این مسجد بودم تمام نمازهایم را در این مسجد می‌خواندم؛ سپس فرمودند: ای ابا محمد! فضائل این مسجد که نقل نکردم بیش از آن مقداری است که نقل کردم. ابوبصیر سؤال کرد: فدایت شوم! آیا حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - همیشه در این مسجد خواهند بود؟ آن حضرت فرمودند: بلیا امام صادق علیه‌السلام نقل شده که هر شخص غمگینی که بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز در این مسجد بخواند، اندوهش برطرف خواهد شد هنگامی که خواستی وارد مسجد شوی نزدیک در بایست و بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ عُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَ يَتِيمِيكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَيِ حَوَائِجِي فَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ بِهِمْ عِنْدَكَ وَ جِيهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُفْرَبِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِلَاتِي بِهِمْ مَقْبُولَةً وَ ذَنْبِي بِهِمْ مَغْفُورًا وَ رِزْقِي بِهِمْ مَبْسُوطًا وَ دُعَائِي بِهِمْ مُسْتَجَابًا وَ حَوَائِجِي بِهِمْ مَقْضِيَّةً وَ أَنْظِرْ إِلَيَّ بَوَجْهِكَ الْكَرِيمِ نَظْرَةً رَحِيمَةً اسْتَوْجِبْ بِهَا الْكَرَامَةَ عِنْدَكَ ثُمَّ لَا تَصْرِفْهُ عَنِّي أَبَدًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَ دِينَ نَبِيِّكَ وَ وَ لِيْكَ وَ لَا تُرْغِ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَ مَرْضَاتِكَ طَلَبْتُ وَ ثَوَابِكَ ابْتَغَيْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اللَّهُمَّ فَأَقْبِلْ بَوَجْهِكَ إِلَيَّ وَ أَقْبِلْ بَوَجْهِهِ إِلَيْكَ». سپس آیه الکرسی و معوذتین را بخوان و هر کدام از اذکار، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» را هفت بار گفته و آنگاه بگو: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَيْتَنِي وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَضَّلْتَنِي وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا شَرَّفْتَنِي وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ بَلَاءٍ حَسَنٍ ابْتَلَيْتَنِي اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ صِلَاتِي وَ دُعَائِي وَ طَهِّرْ قَلْبِي وَ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ ثَبِّ عَلَى إِنَّكَ أَنْتَ

التَّوَابِ الرَّحِيمِ». سید بن طاوس فرموده است: چون خواستی به مسجد سهله بروی شب چهارشنبه هنگام نماز مغرب و عشا به آنجا برو که این زمان افضل اوقات است و چون وارد مسجد شدی نماز مغرب و نافله اش را به جا آور و سپس دو رکعت نماز تحیت مسجد بخوان و بعد از نماز دستهایت را به سمت آسمان بلند کن و بگو: «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُبْدَى الْخَلْقِ وَمُعِيدُهُمْ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقِ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُمْ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ وَبَاعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ أَنْتَ وَارِثُ الْأَرْضِ وَمِنْ عَلَيْهَا أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ السِّرِّ وَأَخْفَى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَبْتَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيتَ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أُوجِبْتُهُ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ يَا سَيِّدَاةَ يَا مَوْلَاةَ يَا غِيَاثَاةَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ اشْتِئَتْ ثَرَّتْ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْجَلَ فَرَجَنَا السَّاعَةَ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ». آنگاه به سجده برو و اظهار بندگی کن و حاجت خود را بخواه؛ سپس در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز بخوان و بعد از نماز خداوند متعال را تسیح کن و بگو: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ الْبُقْعَةِ الشَّرِيفَةِ وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهَا قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَفْضِلْهَا وَقَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَغْفِرْهَا اللَّهُمَّ أَحْسِنِي مَا [إِذَا] كَانَتِ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَأَمْنِي [تَوَفَّنِي] إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي عَلَى مَوْلَاةٍ أَوْلِيَائِكَ وَمُعَادَاةٍ أَعْدَائِكَ وَأَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». سپس در گوشه دیگر مسجد که سمت مغرب و قبله است، دو رکعت نماز بخوان؛ آنگاه دستها را بلند کن و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَطَلَبِ نَائِلِكَ وَرَجَاءِ رِفْدِكَ وَجَوَائِزِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي بِأَحْسَنِ قَبُولٍ وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ الْمَأْمُولِ وَأَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». سپس به سجده برو و دو طرف صورت را روی خاک بگذار؛ سپس به گوشه مسجد طرف مشرق برو و در آنجا دو رکعت نماز بخوان و دستهایت را بگشا و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي كَانَتِ الذُّنُوبُ وَالْخَطَايَا قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَلَمْ تَرْفَعْ لِي إِلَيْكَ صَوْتًا وَلَمْ تَسْتَجِبْ لِي دَعْوَةً فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَ يَا اللَّهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلَكَ أَحَدٌ وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُقْبَلَ إِلَيَّ [عَلَيَّ] بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَتُقْبَلَ بِوَجْهِ [إِلَيْكَ] وَلَا تُخَيِّبْنِي حِينَ أَدْعُوكَ وَلَا تُخَرِّمْنِي حِينَ أَرْجُوكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». و در بعضی از کتابهای مزار غیر معروف اینچنین آمده است که به گوشه ای از مسجد که در طرف مشرق قرار دارد، برو و دو رکعت نماز بخوان و آنگاه بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ وَخَيْرَ أَعْمَالِي خَوَاتِيمَهَا وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْفَاقِ فِيهِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ دُعَائِي وَاسْمَعْ نَجْوَايَ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا قَادِرُ يَا قَاهِرُ يَا حَيَّا لَا يَمُوتُ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَلَا تَفْضُحْنِي عَلَيَّ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ وَاحْرُسْ بِنِي بَعِيَّتِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَأَرْحَمِنِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلِّ لِي اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ». سپس در خانه ای که وسط مسجد قرار گرفته و اکنون به مقام امام سجاد علیه السلام معروف شده است، دو رکعت نماز به جا آور و بعد بگو: «يَا [مَنْ هُوَ] أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَوْتِ وَقَلْبِهِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحُلِّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ يُؤْذِنَا بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا كَافِيَا [يَا كَافِيَا] مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ أَكْفِنَا اللَّهُمَّ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». آنگاه دو طرف صورت را روی خاک این مکان شریف بگذار. در مزار قدیم نقل شده که بعد از آنکه دو رکعت نماز در این مکان خواندی بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَا تَرَاهُ الْعَيْنُ وَلَا تُحِيطُ بِهِ الظُّنُونُ وَلَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تُغَيِّرُهُ الْحَوَادِثُ وَلَا تُفْنِيهِ الدُّهُورُ تَعَلَّمْ مَثَابِلَ الْجِبَالِ وَمَكَابِلَ الْبِحَارِ وَوَرَقَ الْأَشْجَارِ وَرَمْلَ الْقِفَارِ وَمَا أَضَاءَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَأَظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَوَضَحَ عَلَيْهِ النَّهَارُ وَلَا تُوَارِي مِنْكَ [مِنْهُ] سَمَاءَ سَمَاءٍ وَلَا أَرْضُ أَرْضًا وَلَا جَبَلٌ مَا فِي أَصْدِلِهِ وَلَا بَحْرٌ مَا فِي قَعْرِهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ أَمْرِي آخِرَهُ وَخَيْرَ أَعْمَالِي خَوَاتِيمَهَا وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْفَاقِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَمَنْ بَعَانِي بِهَلَاكِهِ فَأَهْلِكْهُ وَأَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِمَّنْ دَخَلَ هَمُّهُ عَلَيَّ اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِيَّةِ بَيْنَهُ وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ الْوَاقِي يَا مَنْ

يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ أَكْفَى مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَصَدِّقْ قَوْلِي وَفِعْلِي يَا شَفِيقُ يَا رَفِيقُ فَرِّجْ عَنِّي الْمَضِيقَ وَلَا تُحَمِّلْنِي مِثْلَ مَا لَا أُطِيقُ اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَارْحَمْنِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمَ أَنْتَ عَالِمٌ بِحَاجَتِي وَ عَلِيٌّ قَضَائِهَا قَدِيرٌ وَ هِيَ لَدَيْكَ يَسِيرٌ وَ أَنَا إِلَيْكَ فَقِيرٌ فَمَنْ بِهَا عَلِيُّ يَا كَرِيمُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». سپس به سجده رفته و بگو: «إِلَهِي قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَفْضِلْهَا وَ قَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْهَا يَا كَرِيمُ». آنگاه طرف راست صورتت را روی زمین بگذار و بگو: «إِنْ كُنْتُ بِنَسِّ الْعَبِيدِ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». بعد طرف چپ صورتت را روی زمین بگذار و بگو: «اللَّهُمَّ إِنْ عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عَبْدِكَ يَا كَرِيمُ» سپس پیشانی خود را روی زمین بگذار و بگو: «ارْحَمْ مَنْ أَسَاءَ وَ اقْتَرَفَ وَ اسْتَكَانَ وَ اعْتَرَفَ» در نزدیک این مکان جایگاهی است معروف به مقام امام زمان «عج» به آنجا برو و درحالی که ایستاده‌ای امام زمان -عجل الله تعالی فرجه را اینگونه زیارت کن: «سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلِ التَّامِ الشَّامِلِ الْعَامِّ وَ صِيَمَوَاتِهِ الدَّائِمَةِ وَ بَرَكَاتِهِ الْقَائِمَةِ التَّامَّةِ عَلَى حُجَّهِ اللَّهِ وَ وَليِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ وَ خَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ سِيَلَالِهِ الثَّبُوءِ وَ بَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ صِيَابِ الزَّمَانِ وَ مُظْهِرِ الْإِيمَانِ وَ مُلَقِّنِ [مُعَلِّمِ] أَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَ نَاشِئِ الْعَدْلِ فِي الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْإِمَامِ الْمُتَنْظَرِ الْمُرْضِيِّ [الْمُرْتَضَى] وَ ابْنِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْوَصِيَّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُرْضِيِّينَ الْهَادِي الْمَعْصُومِ ابْنِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مُدِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صِيَابِ الزَّمَانِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَيْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَ الْإِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوَلَايَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَ فِعْلًا وَ أَنْتَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَعَجَّلْ اللَّهُ فَرَجَكَ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَكَ وَ قَرِّبْ زَمَانَكَ وَ كَثِّرْ أَنْصَارَكَ وَ أَعْوَانَكَ وَ أَنْجِزْ لِمَكَ مَا وَعَدَكَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَ نَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي كَذَا وَ كَذَا» و بجای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کند، «فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَامًا مَحْمُودًا فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكَ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضَاكَ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ كُرْبَتِي»

### مسجد کوفه

### مسجد کوفه

از جمله مکانهایی که علاقه مندان و آرزومندان دیدار حضرت حجت بن الحسن (علیه السلام) موفق به تشریف به حضور ایشان شده اند مسجد کوفه است. در این ارتباط به عنوان نمونه قضیه ای بیان می گردد. در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مردی پاک طینت و از مقدسین و مشغول به تحصیل علم بود. ایشان به مرض سل مبتلا شد به طوری که با سرفه کردن از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در نهایت فقر و پریشانی بود و غذای روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه نشین در حوالی نجف اشرف می رفت تا مقداری غذا، هر چند که جو باشد بدست آورد. با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد. اما هر دفعه که از او خواستگاری می کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به او نمی دادند و همین خود علت دیگری بود که در حزن و غم شدید قرار بگیرد. مدتی گذشت و چون مرض و فقر و ناامیدی از آن زن، کار را بر او مشکل کرده بود، تصمیم گرفت عملی را که بین اهل نجف معروف است انجام دهد، یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بشود تا به مقصود برسد. شیخ حسین می گوید:

من چهل شب چهارشنبه به این عمل مواظبت کردم. شب چهارشنبه آخر شد. آن شب تاریک و از شبهای زمستان بود. باد تنیدی میوزید و باران هم اندکی می بارید. من در دکه‌ی مسجد که نزدیک در است نشسته بودم چون نمی شد داخل مسجد شوم، به خاطر خونی که از سینه ام می آمد و چیزی هم نداشتم که احتیاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم که در مسجد جایز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند. لذا دلم تنگ شد و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشم تاریک شد. فکری کردم که شبها تمام شد و امشب شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برآیم ظاهر شد. این همه رنج و مشقت را دیدم. بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه ای نگرفتم. در این حال خود تفکر می کردم در حالی که در مسجد احدی نبود. آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقدار کمی با خودم از نجف آورده بودم، ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد از دور او را دیدم ناراحت شدم و با خود گفتم این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می آید تا قهوه بخورد. اگر آمد بی قهوه می مانم و در این شب تاریک هم و غم زیاد خواهد شد. در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از اینکه اسم مرا می دانست تعجب کردم! گمان کردم او از آنهایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می شوم. از او سؤال کردم از کدام طایفه عرب هستی؟ گفت: از بعضی از آنهایم. اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند بردم، گفت نه از آنها نیستم. در اینجا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری، تو از طرف طره ای؟ (این لفظ یک کلمه ی بی معنی است) از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هر کجا باشم برای تو چه اهمیتی دارد؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به اینجا آمده ای؟ گفتم: سؤال کردن از این مسائل به تو سودی نمی رساند. گفت: چه ضرری دارد که مرا خبر دهی؟ از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می کردم، محبتم به او زیادتر می شد. لذا یک سیل (نوعی سیگار است) ساخته به او دادم. گفت: خودت بکش من نمی کشم. برایش یک فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه به لحظه محبتم به او زیادتر می شد. به او گفتم: ای برادر امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی. آیا حضری با هم کنار حضرت مسلم (علیه السلام) برویم و آنجا بنشینیم؟ گفت: حاضریم. حال جریان خودت را نقل کن. گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می کنم. از روزی که خود را شناخته ام شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه ام خون می آید و علاجش را نمی دانم از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محله خودمان در نجف اشرف مایل شده است. ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است، ازدواج با او برآیم میسر نمی شود. این آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن، زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجتت را عنایت خواهد کرد. این آخرین شب از شبهای چهارشنبه است و با وجود این که این همه زحمت کشیدم، اصلاً چیزی ندیدم این است علت آمدنم به این جا و حوائج من هم همین است. در این جا در حالی که غافل بودم فرمود: سینه ات که عافیت یافت. اما آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت. و اما فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است. در عین حال من متوجه این بیان و تفصیلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار مسلم برویم؟ گفت: برخیز برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم؟ گفتم: چرا. او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله ای ایستادم. تکبیر الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی داد. تا این فکر در ذهنم افتاد به سوی او نظری انداختم. اما در حالی که آن جناب مشغول نماز بود دیدم نور عظیمی حضرتش را

إحاطة نمود، به طوری که مانع شد من شخص شریفش را تشخیص دهم. همه اینها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می شنیدم و بدنم می لرزید اما از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم. ولی به هر صورتی که بود نماز را تمام کردم. نور حضرت از زمین به طرف بالا می رفت مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد به ایشان داشتم، شدم و عرض کردم: آقای من، وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم (علیه السلام) برویم. اینجا دیدم که نور متوجه قبر مسلم (علیه السلام) شد. من هم به دنبالش به راه افتادم تا آنکه وارد حرم حضرت مسلم (علیه السلام) گردیدم و توقف کرد و پیوسته به همین حالت بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد. صبح متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: اما سینه ات که شفا یافت و دیدم سینه ام سالم و ابداً سرفه نمی کنم. یک هفته هم طول نکشید که اسباب ازدواج با آن دختر من حیث لا- یحتسب (از جایی که گمان نمی کردم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است همان طوری که آن جناب فرمودند. و الحمدلله

### فضیلت مسجد کوفه

فضیلت مسجد کوفه بسیار است که به اختصار به پاره ای از آنها اشاره می شود: یکی از مکانهایی است که مسافر می تواند نمازش را به صورت شکسته یا تمام بخواند و این در سه جای دیگر نیز جائز است که آنها عبارتند از: مسجد الحرام و مسجد النبوی و حرم حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و خواندن هر نماز واجب در مسجد کوفه برابر یک حج مقبول و هزار نماز که در جای دیگر خوانده شود، پاداش دارد. در روایات ذکر شده است محل نماز پیامبران بوده و محل نماز حضرت مهدی (علیه السلام) نیز خواهد شد. در روایتی دیگر آمده است هزار نبی و هزار وصی در آن نماز خوانده اند. ابن قولویه از امام باقر (علیه السلام) روایت نقل می کند که اگر مردم بدانند مسجد کوفه چه فضیلتی دارد حتماً از شهرهای دور آماده سفر شده به سوی این مسجد می آیند. و همچنین فرمودند: نماز واجب در مسجد برابر حج قبول شده و نماز مستحبی نیز برابر یک عمره پذیرفته شده، پاداش دارد. و در روایتی دیگر پاداش آنها مانند حج و عمره ای ذکر شده است که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام شده باشد. در ضمن روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: همه پیامبران در مسجد کوفه نماز گذارده اند حتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شبی که ایشان را به معراج و آسمان می بردند جبرئیل (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: می دانی در کجائی! یا رسول الله الان در مقابل مسجد کوفه می باشی. حضرت فرمودند: از پروردگار من رخصت بخواه تا در آن مسجد دو رکعت نماز بجای آورم پس جبرئیل (علیه السلام) از پروردگار اذن طلب نمود و خدا نیز اجازه فرمود. پس جبرئیل آن حضرت را فرود آورد و آن جناب در مسجد کوفه دو رکعت نماز خواندند. و همچنین امام (علیه السلام) فرمودند: نشستن در آن مسجد حتی اگر تلاوت قرآن ننماید و ذکر نگوید، خود نوعی عبادت است. و نیز آنچه که مشهور است هر کس چهل شب چهارشنبه در این مسجد بماند امید است که به دیدار حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) مشرف شود. چنانچه این موضوع بارها به اثبات رسیده است.

### کعبه در موسم حج

یکی از اماکنی که همواره توجه مشتاقین و عاشقان حضرت ولی عصر حجه بن الحسن (علیه السلام) را به خود جلب نموده است حرم امن الهی یعنی بیت الله الحرام بوده است چرا که این مکان با عظمت یکی از مکانهایی است که حداقل سالی یک بار که آن هم در موسم حج می باشد، وجود ارباب هستی و صاحب زمان بقیه الله الاعظم را در خود حس می کند و شاهد تشریف ایشان به آن مکان شریف می باشد از این رو کسانی که در آتش حسرت دیدار با حضرت محبوب می سوزند و شوق لقایش دارند در آن حریم الهی چشم به راهش بوده اند تا شاید به این فوز اعلی نائل گردند. یکی از این عاشقان و دلباختگان حضرت شخصی است به

نام علی بن مهزیار که از اهالی اهواز می باشد. او نقل می کند: بیست بار با قصد اینکه شاید به خدمت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) برسم به حج مشرف شدم. اما در هیچکدام از سفرها موفق نشدم. تا آنکه شبی در رختخواب خود بودم، ناگاه صدایی شنیدم که کسی می گفت: ای پسر مهزیار امسال به حج برو که امام خود را خواهی دید. شادان از خواب بیدار شدم و بقیه شب را به عبادت سپری کردم. صبحگاهان چند نفر رفیق راه پیدا کردم و به اتفاق ایشان مهتای سفر شدم و پس از چندی به قصد حج به راه افتادیم در مسیر خود وارد کوفه شدیم. جستجوی زیادی برای یافتن گمشده ام نمودم اما خبری نشد. لذا، با جمع دوستان به عزم انجام حج خارج شدیم و خود را به مدینه رساندیم. چند روزی در مدینه بودیم. باز من از حال صاحب الزمان (علیه السلام) جويا شدم. ولی مانند گذشته خبری نیافتم و چشمم به جمال آن بزرگوار منور نگردید. مغموم و محزون شدم و ترسیدم که آرزوی دیدار آن حضرت به دلم بماند. با همین حال به سوی مکه خارج شده و جستجوی بسیاری کردم اما آنجا هم اثری بدست نیامد حج و عمره ام را ظرف یک هفته انجام دادم و تمام اوقات در پی دیدن مولایم بودم. روزی متفکرانه در مسجد نشسته بودم ناگاه در کعبه گشوده شد. مردی لاغر که با دو بُرد (نام لباسی است) مُحَرَّم بود، خارج گردید و نشست. دل من با دیدن او آرام شد. به نزدش رفتم. ایشان برای احترام من، برخاست. مرتبه ی دیگر او را در طواف دیدم. گفت اهل کجایی؟ گفتم اهل عراق. گفت کدام عراق؟ گفتم: اهواز. گفت: این خصیب را می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: خدا او را رحمت کند، چقدر شبهایش را به تهجد و عبادت می گذرانید و عطایش زیاد و اشک چشم او فراوان بود. بعد گفت: ابن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: آری ابن مهزیار منم. گفت: حیاتک الله بالسلام یا ابالحسن (خدای تعالی ترا حفظ کند) سپس با من مصافحه و معانقه نمود و فرمود: کجاست آن امانتی که میان تو و حضرت ابو محمد (امام حسن عسکری (علیه السلام)) بود؟ گفتم: موجود است و دست به جیب خود برده انگشتری که بر آن، دو نام مقدس محمد و علی (علیه السلام) نقش شده بود بیرون آوردم همین که آن را خواند آن قدر گریه کرد که لباس احرامش از اشک چشمش تر شد و خطاب به امام عسکری (علیه السلام) گفت: خدا تو را رحمت کند یا ابا محمد (امام حسن عسکری (علیه السلام)) زیرا که بهترین امت بودی. پروردگارت تو را به امامت شرف داده و تاج علم و معرفت بر سرت نهاده بود. ما هم به سوی تو خواهیم آمد. بعد از آن به من گفت: چه می خواهی و در طلب چه کسی هستی، یا ابالحسن؟ گفتم: امام محبوب از عالم را. گفت: او محبوب از شما نیست لکن اعمال بد شما او را پوشانیده است. برخیز و به منزل برو و آماده باش. وقتی که ستاره جوزا غروب و ستاره های آسمان درخشان شد، آن جا من در انتظار تو، میان رکن و مقام ایستاده ام. ابن مهزیار می گوید: با این سخن روحم آرام شد و یقین کردم که خدای تعالی به من تفضل فرموده است لذا به منزل رفتم و منتظر وعده ملاقات بودم. تا آنکه وقت معین رسید. از منزل خارج و بر حیوان خود سوار شدم. ناگاه متوجه شدم آن شخص مرا صدا می زند: یا ابالحسن بیا. به طرف او رفتم. سلام کرد و گفت: ای برادر روانه شو و خودش به راه افتاد. در مسیر گاهی بیابان را طی می کرد و گاه از کوه بالا می رفت. بالاخره به کوه طائف رسیدیم. در آن جا گفت: یا ابالحسن پیاده شو نماز شب بخوانیم. پیاده شدیم و نماز شب و بعد هم نماز صبح را خواندیم. باز گفت: روانه شو ای برادر. دوباره سوار شدیم و راههای پست و بلندی را طی کردیم تا آنکه از گردنه ای بالا رفتیم، در آن طرف بیابانی پهناور دیده می شد. چشم گشودم و خیمه ای از مو دیدم که غرق نور است و نور آن تلالویی داشت. آن مرد به من گفت: نگاه کن چه می بینی؟ گفتم: خیمه ای از مو که نورش تمام آسمان و صحرا را روشن کرده است. گفت: منتهای تمام آرزوها در آن خیمه است. چشم تو روشن باد. وقتی از گردنه خارج شدیم گفت: پیاده شو که این جا هر چموشی رام می شود. از مرکب پیاده شدیم. گفت: مهار حیوان را رها کن. گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟ گفت: این جا حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولی خدا. (کنایه از اینکه دزد یا آسیب زننده ای در این مکان راه ندارد) مهار حیوان را رها کردیم و روانه شدیم تا نزدیک خیمه نورانی رسیدیم. گفت: توقف کن، تا اجازه بگیرم. داخل شد و بعد از زمانی کوتاه بیرون آمد و گفت: خوشا به حالت که به تو اجازه دادند. وارد خیمه شدم دیدم ارباب عالم هستی، محبوب عالمیان مولای عزیزم حضرت بقیه الله الاعظم (علیه السلام)



السلام) امام زمان مهربانم، روی نمدی نشسته اند. نطع سرخی بر روی نمد قرار داشت و آن حضرت بر بالشی از پوست تکیه کرده بودند. سلام کردم. بهتر از سلام من جواب دادند. در آن جا چهره ای مشاهده کردم مثل ماه شب چهارده. پیشانی گشاده با ابروهای باریک کشیده به یکدیگر رسیده. چشمهایش سیاه و گشاده، بینی کشیده، گونه های هموار و بر نیامده در نهایت حسن و جمال. بر گونه راستش خالی بود مانند قطره ای مشک که بر صفحه ای از نقره افتاده باشد. موی عنبر بوی سیاهی داشت، که تا نزدیک نرمة ی گوش آویخته و از پیشانی نورانی اش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان نه قدی بلند و نه کوتاه اما کمی متمایل به بلندی داشت. آن حضرت روحی فداه را با نهایت سکینه و وقار و حیاء و جمال، زیارت کردم. ایشان احوال یکایک شیعیان را از من پرسیدند. عرض کردم: آنها در دولت بنی عباس در نهایت مشقت و ذلت و خواری زندگی می کنند. فرمود: انشاء الله روزی خواهد آمد که شما مالک بنی عباس شوید و ایشان در دست شما ذلیل گردند. بعد فرمودند: پدرم از من عهد گرفته که جز در جاهایی که مخفی تر و دورتر از چشم مردم است سکونت نکنم به خاطر اینکه از اذیت و آزار گمراهان در امان باشم تا زمانی که خدای تعالی اجازه ظهور بفرماید و به من فرموده است: فرزندم خدا در شهرها و دسته های مختلف مخلوقاتش همیشه حجتی قرار داده است تا مردم از او پیروی کنند و حجت بر خلق تمام شود. فرزندم تو کسی هستی که خدای تعالی او را برای اظهار حق و محو باطل و از بین بردن دشمنان دین و خاموش کردن چراغ گمراهان ذخیره و آماده کرده است. پس در مکانهای پنهان زمین زندگی کن و از شهرهای ظالمین فاصله بگیر و از این پنهان بودن وحشتی نداشته باش، زیرا که دلهای اهل اطاعت به تو مایل است، مثل مرغانی که به سوی آشیانه پرواز می کنند و این دسته کسانی هستند که به ظاهر در دست مخالفان خوار و ذلیل اند، ولی در نزد خدای تعالی گرامی و عزیز هستند. اینان اهل قناعت و متمسک به اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و تابع ایشان در احکام دین و شریعت می باشند. با دشمنان طبق دلیل و مدرک بحث می کنند و حجتها و خاصان در گاه خدایند. یعنی در صبر و تحمل اذیت از مخالفان مذهب و ملت چنان هستند که خدای تعالی آنان را نمونه صبر و استقامت قرار داده است و همه ی این سختیها را تحمل می کنند. فرزندم بر تمامی مصایب و مشکلات صبر کن تا آنکه خدای تعالی وسایل دولت تو را مهیا کند و پرچمهای زرد و سفید را بین حطیم و زمزم بر سرت به اهتزاز در آورد و فوج فوج از اهل اخلاص و تقوی نزد حجرالاسود به سوی تو آیند و بیعت نمایند ایشان کسانی هستند که پاک طینتند و به همین جهت قلبهای مستعدی برای قبول دین دارند و برای رفع فتنه های گمراهان بازوی قوی دارند. آن زمان است که باغهای ملت و دین بارور گردد و صبح حق درخشان شود. خداوند به وسیله تو ظلم و طغیان را از روی زمین بر می اندازد و امن و امان را در سراسر جهان ظاهر می نماید. احکام دین در جای خود پیاده می شوند و باران فتح و ظفر زمینهای ملت را سبز و خرم می سازد. بعد فرمودند: آنچه را در این مجلس دیدی باید پنهان کنی و به غیر اهل صدق و وفا و امانت اظهار نداری. این مهزیار گفت: چند روزی در خدمت آن بزرگوار ماندم و مسائل و مشکلات خود را سؤال نمودم. آنگاه مرخص شدم تا به سوی اهل و خانواده ی خود بر گردم در وقت وداع بیش از پنجاه هزار درهمی که با خود داشتم به عنوان هدیه خدمت حضرت تقدیم نموده و اصرار کردم که ایشان قبول نمایند. مولای مهربان تبسم نموده و فرمودند: این مبلغ را که مربوط به ما است در مسیر برگشت استفاده کن و به طرف اهل و عیال خود برگرد، چون راه دوری در پیش داری. بعد هم آن حضرت برای من دعای بسیاری فرمودند. پس خداحافظی کردم و به طرف شهر و دیار خود باز گشتم.

### مسجد امام حسن مجتبی در قم

یکی از مساجدی که به دستور حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله فرجه بنا نهاده شده است مسجد امام حسن مجتبی (علیه السلام) است که در شهر قم قرار دارد و قضیه آن بدین شرح است که آقای احمدی عسگری نقل می کند که در حدود هفده سال پیش (نقل این داستان در سال ۱۳۵۷ می باشد) یک روز پنج شنبه سه نفر از دوستان جوان که هر سه در تهران میکانیک بودند، آمدند

منزل و به اصرار من را به طرف قم حرکت دادند، به عزم مسجد جمکران که حاجتی دارند و با هم دعا کنیم که حاجت آنها بر آورده شود. آمدیم تا نزدیکی قم مقابل همین مسجدی که آقای حاج یدالله ساخته است به نام مسجد امام حسن مجتبی (علیه السلام) که در آن موقع اثری از این بنا نبود و جز یک کاروانسرا خرابه ای به نام قهوه خانه ی علی سیاه در آن حدود بنایی نبود و کسی در آنجا سکونت نداشت. در همین محلّ که ذکر شد، ماشین ما خاموش شد. من یک لیوان آب از رفقا گرفتم که بیایم گوشه ای قضا حاجت کنم. رفتم توی زمین های همین مسجد. دیدم سید زیبا و سفیدی با ابروهای کشیده و دندانهای سفید و خالی بر صورت داشت، لباسش سفید و عبای نازک در بر و نعلین زرد در قدم داشت و عمامه ی سبزی بر سر، مانند خراسانی ها بسته بود و نیزه ای به قدر هشت و نه متر در دست داشت که با آن زمین را خط کشی می کرد. من گفتم: عمو زمان توپ و تانک و اتم است، نیزه برای چه آوردی! برو درست را بخوان و رفتم برای قضا حاجت. او صدا زد آقای عسگری اینجا ننشین، اینجا را من خط کشیده ام مسجد است. گفتم چشم و پا شدم مثل یک بچه اطاعت کردم. فرمود: برو پشت آن بلندی. رفتم به آنجا، در آنجا که تنها بودم، نزد خود گفتم سه سؤال از این سید می کنم: یکی آن که تو باید بروی درست بخوانی. نقشه کشی مسجد آن هم با نیزه در این عصر مناسب نیست. دوم اینکه گفتمی قضا حاجت نکنم، هنوز که مسجد نشده است که جائز نباشد. سوم اینکه در این بیابان دور از شهر، جن نماز می خواند یا ملک و شما برای کی این مسجد را می سازی / بعداً به طرفش رفتم و می خواستم که مزاح کنم و بگویم امروز پنج شنبه است و چهارشنبه نیست. (اشاره به مثلی که به طور شوخی برای سادات می گویند) به جانبش رفتم او به من سلام کرد و مرا به سینه چسبانید و دست های سفید و نرمی داشت. تبسم کرد و فرمود: پنج شنبه است و چهارشنبه نیست و سه سئوالی که داری بگو. گفتم: سید درس را ول کرده ای آمدی کنار جاده در زمان توپ و تانک، نیزه به دست گرفتی. دوست و دشمن می آیند رد می شوند (آیا این سزاوار است). خندید و چشمش را بر زمین دوخت فرمود: نقشه مسجد می کشم. گفتم برای جن یا ملک؟ (این سؤال دوم بود که در ذهن داشتم). فرمود: برای آدمیزاد. اینجا آبادی می شود. گفتم: بفرمائید که اینجا که هنوز مسجد نشده است، چرا فرمودی قضا حاجت نکن؟ فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا (علیها السلام) در اینجا به زمین افتاده و شهید شده است محراب و مرکز ایستادن مؤمنین، و جای مستراح که فرمود دشمنان خدا و رسول در آنجا بر خاک افتاده اند. و جای حسینیه، (که در آن حال اشکش جاری شد) و جای کتابخانه را به من نشان داد و فرمودند: تو کتابهای این کتابخانه را می دهی. گفتم: پسر پیغمبر به سه شرط: اول اینکه من زنده باشم. فرمود: انشاء الله. دوم اینکه مسجد شود. فرمودند: بارک الله. سوم اینکه به قدر استطاعت ولو یک جلد کتاب برای اجراء امر تو که پسر پیغمبر هستی می آورم ولی خواهش می کنم که تو برو و درست را بخوان و این هواها را از سرت دور کن. خندید. دو مرتبه مرا به سینه گرفت. گفتم: نفرمودید اینجا را کی می سازد؟ فرمود: یدالله فوق ایدیهم. فرمود: آخر کار مبنا وقتی ساخته شد به سازنده اش از قول من سلام برسان. باز مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت دهد. من آمدم لب جاده دیدم ماشین راه افتاده. گفتند (رفقا) یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم وقتی آمدی درست شد. گفتند: با کی زیر آفتاب حرف می زدی؟ گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود، ندیدید؟ من با او حرف می زدم. گفتند: کدام سید. خودم نیز متوجه شدم به همان زمینی که مثل کف دست بود و پست و بلندی هم نداشت دیدم هیچ کس در آن پیدا نیست. من تکانی خوردم و آمدم توی ماشین نشستم و با رفقا دیگر حرفی نزدیم. من دیگر گیج بودم. آمدیم مسجد جمکران. در مسجد که نماز می خواندم یک پیرمرد یک طرف و یک جوان طرف دیگری بود. من هم در وسط ناله می کردم و گریه می کردم. می خواستم به سجده بروم و صلوات (دستور مسجد) را بخوانم دیدم آقای سیدی که بوی عطر می داد فرمود: آقای عسگری سلام علیکم. نشست پهلوی من. تُو صدایش همان تن صدای سید سابق الذکر (مذکور) بود. به من نصیحتی فرمود. من به سجده رفتم. در حال سجده فکرم این بود که از سجده که سر برداشتم پرسیم. شما اهل کجا هستید؟ مرا از کجا می شناسید؟ وقتی سر از سجده بلند کردم دیدم آقا نیست. از دو نفر پیر و جوانی که دو طرف من نشسته بودند پرسیدم که این آقا که با من حرف می زد کجا رفت؟ هر دو گفتند

که ما کسی را ندیدیم. مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری رحمه الله علیه بعد از نقل این قضیه در کتاب (سر دلبران) می فرماید من خودم صیغه وقف آن مسجد شریف را ظاهراً با آقای ستوده (یکی از مدرسین معروف حوزه علمیه قم بوده اند که مدتی امام جماعت همین مسجد را نیز بعهدہ داشتند) خواندیم و قبله ی آن را معین نمودیم و ظاهراً نمازی هم در آنجا خواندم که قبض حاصل شده باشد. بعد می نویسند: در این داستان چند معجزه وجود دارد: ۱- آقای عسکری را به اسم صدا زده اند (با اینکه به حسب ظاهر یکدیگر را نمی شناختند). ۲- اطلاع از غیب بر خیال آقای عسکری داشته است و اینکه سه سؤال در ذهنش مطرح نموده است. ۳- اطلاع بر شوخی چهارشنبه و پنج شنبه که در ذهن آقای عسکری وجود داشت قصد مطرح کردن آن را داشت. ۴- تعیین مواضع محراب و حسینیه و غیر ذلک و حدود مسجد. ۵- متوجه نشدن آقای عسکری به این خوارق عادات. ۶- خبر دادن اینکه ایشان کتاب به این کتابخانه می دهند. ۷- خبر دادن این که اینجا مسجد ساخته می شوند و اطراف آن آباد می گردد. ۸- ندیدن رفقای آقای عسکری حضرت را. ۹- غیب شدن حضرت از دید آقای عسکری. ۱۰- خاموش شدن ماشین و درست شدن آن با وسیله یک چوب کبریت. ۱۱- اشاره به اسم بانی مسجد به فرمایش «ید الله فوق ایدیهم» چرا که اسم ایشان حاج یدالله رجبان است. ۱۲- محدود بودن زمان خاموشی و خرابی ماشین از اول مصاحبه حضرت و آقای عسکری تا آخر آن. ۱۳- آمدن به مسجد جمکران به صورتی دیگر و صحبت و نام بردن آقای عسکری و غیب شدن مجدد حضرت و ندیدن بقیه ی نماز گزاران. اقتباس از کتاب شریف سر دلبران صفحه ۲۳۵، تألیف مرحوم آیت الله آقای مرتضی حائری فرزند حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه عملیه قم.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

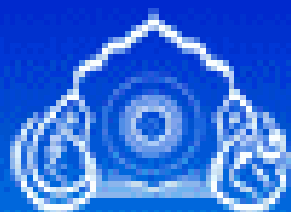
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

